

محمد عقیلی، تصویربردار و فیلم‌ساز، از آثار، دغدغه‌ها و پدر شهیدش می‌گوید

اگر روایت نکنیم، قصه‌های می‌روند

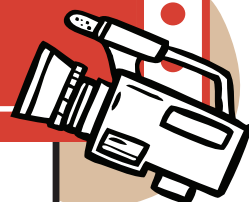
● تبدیل النگو به دوربین

نقطه عطف بعدی برای عقیلی، پروژه‌ای بود با محمد مهدی مستندساز باتجربه: «سال ۱۳۹۱ بود. پروژه‌ای با موضوع ایرانی اسلامی که دو قسمت بیشتر ساخته نشد. در این پروژه آقای مهدی حجت پناه هم فیلم‌بردار بود و من واقعاً خیلی موقع‌ها تجهیزات زیادی نداشتم؛ برای همین سراغ پدرم رفتم. نمی‌توانم به یکی‌تان بیشتر از دیگری کمک کنم. گفت برو از مادرش بعد همان مقدار را به او برگردان. منم همین کار را کردم. یک دوربین خریدم و چهار پنج ماهه پولش را پس دادم. قسمت دوم مستند نیاز پیدا کرد و من دوربین دوشدم. آنجا بود که تازه اعتماد به من

سمیرا شاهیان، یک جوان که می‌توانست با اصرار پدرش پزشکی شود، راهی را انتخاب کرد که با قدم‌های کوچک، رفته رفته او را به میان خاک و آتش سوریه، لبنان و افغانستان کشاند. انتخاب مسیرش شاید غیرمعمول، ولی مسئولانه و پراز تجربه بود؛ همچون پدر شهیدش دکتر حمید عقیلی که در مسیر پزشکی‌اش در دوران کرونا جاننش را فدا کرد.

برای محمد فرقی نمی‌کند از شست و شوی گنبد حرم مطهر امام رضا (ع) فیلم‌برداری کند یا سلول‌های سرد زندان بگرام در افغانستان را ثبت کند؛ همیشه پای تعهد به کارش است.

محمد عقیلی، تصویربردار و فیلم‌ساز و روایتگر ساکن محله حجاب است که به عمق ماجراهای نگرده و لحظه‌هایی را ثبت می‌کند که اغلب از چشم‌ها پنهان می‌ماند. آثارش از «نماهنگ عاشق السلطان» تا «آنس» که مخاطب بین‌المللی دارد، برایش نوعی مسئولیت و روایت حقیقت است.



● «آنس» و سفر به زندان بگرام

عقیلی از پروژه‌ای سنگین که بیست روز در زمستان سخت افغان می‌گوید: زمستان ۱۴۰۲ با محسن اسلام زاده، مستندساز بحر مستندی ضد آمریکایی با موضوع تبادل اسیر میان آمریکا و طالبان رفتیم. یک روز در زندان بگرام، منطقه‌ای که پیش‌تر بزرگ‌ترین آمریکادر خاورمیانه بود، حضور داشتیم. زمانی که به آنجا رفتیم، طالبان بود. اما رد پای شکنجه‌های آمریکایی‌ها هنوز در آنجا، زندانی‌ها تعریف می‌کرد که چطور در سلول انفرادی را باز می‌کردند و به جانمان می‌انداختند و در راهی می‌بستند. ما به لطف موقعیت مصاحبه‌شوندگان، توانستیم با دوربین وارد آن فضا شویم؛ در آخرین روز حضورش، زندانی‌های داعش و القاعده را آزاد کرد. این تصویربردار با بیان اینکه حضور در بگرام تجربه‌ای بود او خواهد ماند، ادامه می‌دهد: قصه مستند، از بگرام فراتر رفت. تحت فشار قرار دادن طالبان، پسر پانزده‌ساله یکی از رهبران او و پنج سال در افغانستان زندانی کرد. طالبان هم در پاسخ، دو آمریکایی را ربود تا معامله صورت بگیرد. پس از شکست عملی آمریکایی‌ها مذاکره‌تن داد و تبادل انجام شد. ما از هر دو طرف «آنس» یکی از مقامات فعلی طالبان که اهل شعر و معتدل است، دانشگاه آمریکایی سابق به نام «تیموتی ویکس»، که پس از آزاد برگشت و گفت می‌خواهم مسلمان شوم. این مستند در نیامده است و مخاطب بین‌المللی دارد.

عقیلی می‌گوید: مستند بحران باقیه مستند هافورز وقتی این واژه‌ها می‌شنوند، تصورشان جنگ و گلوله واقعی جایی است که نمی‌توان صحنه را تکرار کرد. همه چیز در جریان است و تصویربردار باید در لحظه کند. یاد می‌آید در بگرام، از صبح تا غروب با بی‌وقفه تصویر گرفتیم، حتی وقت غذا خوردن نداشتم. در این شرایط همیشه به همکارانم می‌گویم اگر روایت نکنیم، تبدیل به عدد می‌شویم.

● عکاس خیابانی

مسیر محمد از هنرستان ورشته گرافیک رایانه‌ای به دانشگاه و نرم افزار رسید. اما علاقه‌ای در کار نبود. در دوره کاردانی به پیشنهاد یکی از دوستانش در یک دوره رایگان مستندسازی ثبت نام می‌کند که چراغ راهش می‌شود؛ با چند عکس موبایلی توانستیم نظر استاد عکاسی، حمید سلطان آبادیان را جلب کنیم. در همان جلسات اول قرار شد دو دوربین کانن G12 به صورت اقساطی به هنرجویان مستعد تعلق بگیرد و با نظر استاد یکی از آن‌ها به من تعلق گرفت. از آن به بعد، پرسه‌زنی‌هایم در خیابان‌ها شروع شد. عکس می‌گرفتم و شب‌ها ویرایش می‌کردم. یکی از هم‌دوره‌ای‌هایم هم شهید مدافع حرم، محمد جاودانی بود. خیلی زود عکس‌هایش دیده می‌شود و در جشنواره ملی با موضوع بازارهای سنتی ایران، عنوان عکس اول را می‌گیرد و ۲ میلیون تومان جایزه نقدی که چند برابر قیمت دوربینش بود، ادامه می‌دهد. ترم سوم دانشگاه، تصمیم گرفتیم انصراف بدهیم و به سراغ سینما برویم، اما پدرم توصیه کرد این رشته را که بیشتر راهش را طی کرده بودم، تمام کنم. این شد که پس از کاردانی نرم افزار، کارشناسی رادر دانشگاه فرهنگ و هنر سینما خواندم و با همان دوربین جمع و جور G12، تا اندازه‌ای وارد میدان حرفه‌ای شدم و به پیشنهاد آقای محمد جواد میری برای یکی از ضمایم روزنامه خراسان عکس می‌گرفتم.

